

نشریه علمی آینه معرفت
دانشگاه شهید بهشتی، پاییز ۹۸

Scientific Journal of *Ayeneh Ma'refat*
Shahid Beheshti University
کد مقاله: ۳۰۲۷۷
صفحات: ۱۶-۱

ملاک ابزاری بودن یک دانش با نگاه به علم منطقی

مجتبی قربانی*
سید احمد غفاری قره باغ**

چکیده

در یک دسته‌بندی، علوم به آلی و اصالی تقسیم می‌شوند. علمی مانند منطق، اصول فقه و جبر به مثابه علوم آلی و سایر علوم مانند فلسفه، فقه و حساب، به مثابه علوم اصالی مطرح می‌شوند. آلی و اصالی بودن دو اصطلاح اند که البته تعریف دقیقی از آن‌ها ارائه نشده است. برای فهم ملاک این دو علم، باید به فهم متعارف علم‌شناسان از این دو اصطلاح تکیه کرد. علوم مختلف با هم رابطه تعاون دارند و در حل بسیاری از مسائل علوم، از مسائل علوم دیگر استفاده می‌شود، با این حال نمی‌توان استفاده از یک علم در علم دیگر را ملاک آلی بودن دانست. همچنین اغراض شخصی تولیدگران و مطالعه‌کنندگان یک علم نمی‌تواند ملاک صحیحی برای این تقسیم‌بندی باشد. در این مقاله با رد شخصی و نسبی بودن، ملاک عامی برای آلی بودن یک علم ارائه شده است. فایده اصلی یک علم که عقلاً، به دلیل وجود آن فایده اصلی، بودن این علم را در مجموعه معارف بشری، عاقلانه می‌دانند، می‌تواند معیاری برای این دسته‌بندی باشد. در این مقاله دانش منطقی به عنوان یک علم آلی محور بحث قرار گرفته است هر چند ملاک ارائه شده اختصاصی به منطقی ندارد.

کلیدواژه‌ها: طبقه بندی علوم، علم آلی، علم اصالی، منطق، ابزاری بودن منطقی.

مقدمه

علم، معانی گوناگونی دارد. در یک معنا، علم، به مجموعه‌ای از گزاره‌های مرتبط اطلاق می‌شود که به عنوان یک کل در نظر گرفته می‌شوند. در این معنا، علم، به رشته‌های مختلف دانش گفته

ghorbani2716@gmail.com
yarazegh@yahoo.com

* دانشجوی دکتری فلسفه تطبیقی دانشگاه قم (نویسنده مسئول)
** عضو هیئت علمی پژوهشگاه حکمت و فلسفه ایران

تاریخ دریافت: ۹۸/۵/۱۹ تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۰/۱

می‌شود که بر اساس موضوع، هدف، روش یا محوری دیگر طبقه‌بندی شده‌اند (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص ۷۰). علم به این معنا، به دو قسم آلی و اصالی تقسیم می‌شود. در طبقه‌بندی علوم، به‌طور مشهور، منطق به‌عنوان یک علم آلی معرفی شده است. در بسیاری از تعاریف منطق، به وجه ابزاری بودن دانش منطق، اشاره شده است (حلی، ۱۳۷۹، ص ۸۶؛ رازی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۴۶؛ قطب‌الدین شیرازی، ۱۳۸۳، ص ۲۸؛ لوکری، ۱۳۷۳، ص ۳). البته دانش‌هایی چون اصول فقه و جبر نیز در دسته‌بندی علوم، جزء علوم آلی محسوب می‌شوند (مظفر، ۱۳۷۴، ص ۹-۸).

با نگاهی گذرا به تعاریف منطق و تاریخچه دسته‌بندی علوم به آلی و اصالی، درمی‌یابیم که لفظ «آلة» در ابتدا به همان معنای لغوی یعنی «ابزار» به کار می‌رفته است. جرجانی در تعریف منطق می‌گوید:

(المنطق) آلة قانونية تعصم مراعاتها الذهن عن الخطأ في الفكر فهو علم عملي آلي كما انّ الحكمة علم نظري غير آلي فالآلة بمنزلة الجنس و القانونية يخرج الآلات الجزئية لارباب الصنائع و قوله تعصم مراعاتها الذهن عن الخطأ في الفكر يخرج العلوم القانونية التي لا تعصم مراعاتها الذهن عن الخطأ في الفكر بل في المقال كالعلوم العربية (جرجانی، ۱۴۲۱، ص ۱۰۲).

آنچه وی در توضیح آلی بودن دانش منطق مطرح می‌کند نشان می‌دهد که به نظر او، آلة به معنای لغوی آن مراد است، چراکه وی «قانونی بودن» را قیدی می‌داند که ابزارهایی که صاحبان صنایع در کارهایشان استفاده می‌کنند، از تعریف منطق، خارج می‌کند. بنابراین پیش از آمدن قید «القانونیة»، این ابزارها در تعریف، داخل بوده‌اند. بعدها «علم آلی» به‌عنوان گونه‌ای از دانش در مقابل «علم اصالی» مصطلح شد. آنچه امروزه با آن مواجه هستیم یک اصطلاح است نه صرف معانی لغوی. اینکه این اصطلاح دقیقاً از چه زمانی پدید آمده و سیر تاریخی این اصطلاح چگونه بوده مدنظر این مقاله نیست. پرسش اصلی این مقاله این است که یک علم باید دارای چه ویژگی‌هایی باشد تا بتوان آن را یک علم آلی به‌شمار آورد. اگر ما از یک علم در علم دیگر بهره بردیم آیا آن علم، یک علم آلی خواهد بود؟ به‌طور متعارف علوم همگن و نزدیک به هم، در بسیاری از مسائل از هم استفاده می‌کنند. آیا این استفاده یک علم در علم دیگر، ملاک ابزاری بودن یک دانش است؟ گفته می‌شود که از برخی مسائل علم فلسفه در علم اصول فقه بهره برده می‌شود. آیا دانش فلسفه نسبت به علم اصول، یک علم آلی است؟ آیا مطالعه فلسفه

برای بهتر فهمیدن علم اصول یا دانش تفسیر، فلسفه را تبدیل به یک علم آلی می‌کند؟ به تعبیر دیگر آیا آلی بودن یک علم، نسبی است به این معنا که یک علم اگر در علم الف به کار رود نسبت به آن علم، آلی و اگر در علم ب به کار نرود، نسبت به آن علم، اصالی است؛ یا اینکه اگر شخصی علم را برای رسیدن به هدفی مطالعه کند آن علم برای آن شخص، آلی است و اگر شخصی آن علم را صرفاً برای فهمیدن مطالب آن علم، مطالعه کند برای او اصالی می‌شود؟ این‌ها مجموعه‌ای از پرسش‌هایی است که با توجه به ملاک ارائه شده در علم آلی و اصالی می‌توان بدان‌ها پاسخ داد.

تذکر این نکته ضروری است که اگرچه پرسش اصلی این مقاله، ملاک ابزاری بودن یک دانش به طور مطلق است، اما در اینجا ما علم منطقی را محور بحث و مطالعه قرار می‌دهیم؛ هرچند ملاک ارائه‌شده، اختصاصی به دانش منطقی ندارد و ملاک ارائه شده به همه علوم آلی قابل تعمیم است.

در موضوع «ابزاری بودن دانش منطقی»، در کتب منطقدانان، بحث‌هایی مطرح شده است که البته در آن‌ها این موضوع، محور یک پژوهش مستقل نبوده است. در جستجوی مقالات، دو مقاله یافت شد که به این موضوع اشاره کرده‌اند. مقاله نخست ترجمه بخش‌هایی از مقدمه «دکتر محمد مهران» بر کتاب «رشر» با عنوان «تطور المنطق العربی» است که با عنوان «منطق: دانش یا ابزار؟ صورت یا ماده» چاپ شده است (مهران، ۱۳۸۸). مقاله دیگر که مفصل‌تر به این بحث پرداخته است مقاله «ابزاری بودن منطق» است (ایزدی تبار، ۱۳۸۵). اگرچه در هر دو مقاله به نکات ارزشمندی اشاره شده است، اما زاویه بحث این مقاله با دو مقاله پیش گفته متفاوت است. آنچه در مقاله حاضر به عنوان ملاک اصلی آلی بودن یک علم ارائه شده در این مقالات وجود ندارد. در هر دو مقاله پیش گفته بیشتر بر شناخت جایگاه منطق بین دانش‌های مختلف و ابزار بودن آن برای سایر علوم پرداخته شده و بحث مفصلی مانند آنچه در مقاله حاضر در مورد ملاک ابزاری بودن دانش منطقی ارائه شده، وجود ندارد.

سه مرحله در دانش‌ورزی: تولید، شناخت و استفاده

در هر علمی حداقل سه مرحله «تولید»، «مطالعه» و «استفاده» را می‌توان تشخیص داد. مرحله نخست، مرحله تولید، کشف و تدوین یک علم است. توجه داریم که علم به معنای فهم و کشف واقع است. بنابراین مراد از مرحله تولید علم، مرحله کشف واقع و سپس مرتب‌سازی نظام‌مند این

کشفیات است. پس از تولید یک علم، آن علم، مورد مطالعه دیگران قرار گرفته و سپس از آن علم برای اغراضی خاص استفاده می‌شود. به‌عنوان مثال در علم نحو، ابتدا شخص یا اشخاصی این علم و قوانین آن را تولید و تدوین کرده‌اند؛ سپس ما این قواعد را مطالعه کرده و در مرحله سوم و برای فهم ساختار جمله و نقش کلمات در آن، این قواعد را به کار می‌گیریم.

پرواضح است که پس از تولید اولیه، دانشمندان آن علم با تفکر و تعمق در مسائل آن، باعث گسترش و عمق بیشتر مباحث آن علم می‌شوند که همه این‌ها به مرحله تولید علم باز می‌گردد. به تعبیر دیگر، این سه مرحله، در هر زمانی که علم در حال مطالعه و گسترش است انجام می‌شود، یعنی چنین نیست که مثلاً تا فلان سال این علم در مرحله تولید باشد و سپس به مرحله مطالعه وارد شود.

در مرحله دوم، این علم مورد مطالعه قرار می‌گیرد؛ یعنی آنچه در مرحله اول تدوین شده دریافت می‌شود. در این مرحله، مطالعه‌کنندگان، نسبت به آن علم، منفعل‌اند؛ یعنی چیزی بر آن علم، اضافه نمی‌کنند. اگر کسی پس از مطالعه یک علم، نکته‌ای به آن علم اضافه کرد، این عمل او به مرحله تولید علم مربوط است نه مرحله مطالعه. پس همه رد و اشکال‌ها و اجتهادها و نوآوری‌ها در یک علم به مرحله تولید علم باز می‌گردد.

می‌توان این سه مرحله را در اجزای یک علم یعنی در هر گزاره به‌طور مجزا نیز مطرح کرد. توضیح اینکه هر علمی متشکل از مسائل مختلفی است که ممکن است تولیدکننده اولیه علم به همه آن‌ها احاطه نداشته باشد. بسیاری از قضایا در مراحل بعدی کشف می‌شوند. اگر بعد از هزاران سال از تولید اولیه یک علم، قضیه‌ای جدید کشف شود آن قضیه در ابتدا، تولیدشده و پس از آن مطالعه و سپس به کار گرفته می‌شود. به تعبیر دیگر این سه مرحله در هر قضیه به‌طور خاص و در هر دانشی به‌طور عام وجود دارد. واضح است که رتبه‌بندی زمانی این سه مرحله، نسبت به یک قضیه، صحیح است بدین معنا که زمانی یک قضیه مورد استفاده قرار می‌گیرد که مطالعه شده باشد و همچنین زمانی یک قضیه مطالعه می‌شود که پیشتر تولید شده باشد؛ اما نسبت به کل علم عموماً نمی‌توان چنین رتبه‌بندی زمانی‌ای را تصور کرد، زیرا وقتی شخصی از قضیه‌ای استفاده می‌کند ممکن است قضیه دیگری از آن علم، مورد مطالعه باشد و قضیه سومی در حال تولید. پس عموماً نسبت به یک علم، در هر زمانی، هر سه مرحله در حال رخ دادن است و نمی‌توان برای کل یک علم، این سه مرحله را زمانی، فهم کرد.

در مورد شخص تولیدگر یک علم یا یک قضیه، مرحله تولید و مطالعه، یک مرحله به حساب می‌آید، یعنی شخصی که یک علم یا یک قضیه را تولید می‌کند، هم آن را تولید کرده و هم به آن قضیه علم دارد. به وضوح، این گونه نیست که او در مرحله نخست، آن قضیه را تولید کند و برای آگاهی از آن قضیه یا آن علم، در مرحله بعد آن را مطالعه کند. البته در مورد سایر افراد که مصرف‌کننده علم هستند مرحله تولید پیش از مرحله مطالعه است. بعد از مرحله مطالعه علم، در مرحله سوم آن علم برای غرضی خاص به خدمت گرفته می‌شود.

انواع استفاده علوم از یکدیگر

بیان شد که مرحله استفاده از علم پس از مرحله مطالعه است؛ بدین معنا که ما، پس از شناخت خود علم یا قضیه، برای حصول غرضی، از آن علم یا قضیه استفاده می‌کنیم. گاهی استفاده ما از یک قضیه بدین شکل است که برای معلوم کردن مجهول دیگری از آن قضیه استفاده می‌کنیم؛ مانند اینکه یک قضیه، مقدمه یک برهان قرار گیرد. در این صورت این قضیه مورد استفاده واقع شده است. به عنوان مثال ممکن است از قضیه «تسلسل باطل است» در اثبات قضیه «واجب الوجود وجود دارد» استفاده شود (طوسی، بی تا، ج ۳، ص ۲۰). همچنین ممکن است از یک قاعده فلسفی در علم اصول فقه استفاده شود (انتظام، ۱۳۸۴، ص ۱۹). در کارکرد علم اصول فقه، گفته می‌شود که قواعد علم اصول فقه در کبرای قیاس فقهی واقع می‌شوند؛ یعنی به قضیه‌ای «قاعده اصولی» گفته می‌شود که در قیاس فقهی به عنوان کبرای قیاس قرار گیرد (نائینی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۹-۱۸). به تعبیر دیگر خدمت علم اصول فقه به علم فقه به این صورت است که قواعد علم اصول فقه، مقدمه برهان‌های فقهی قرار می‌گیرند. براین مبنا، فلسفه در علم اصول فقه و علم اصول فقه در فقه به کار گرفته شده‌اند. بسیاری از ارتباطی که علوم باهم دارند به همین صورت است. توجه داریم که این بیان صرفاً ناظر به استفاده علوم در تصدیقات است نه تصورات. همین بیان را می‌توان در مورد تصورات نیز ارائه داد.

گاهی ارتباط علوم بدین شکل نیست. کمک منطقی به سایر علوم به این صورت نیست که قواعد منطقی مقدمه برهان‌های سایر علوم واقع شوند مانند آنچه در رابطه اصول فقه و فقه گفته شد؛ بلکه هر برهانی باید طبق ضوابط منطقی باشد.

به عنوان مثال اگر گفتیم:

هر انسانی حیوان است،

هیچ حیوانی سنگ نیست،

پس هیچ انسانی سنگ نیست.

در اینجا ما یک قیاس داریم که ضوابط منطقی در آن رعایت شده است. در این قیاس، قواعد منطقی استفاده شده‌اند، اما نه به عنوان مقدمه یا ماده قیاس، بلکه به عنوان معیاری برای صورت و ماده قیاس (ابن سینا، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۱۲-۱۰).

در این نوع دوم از ارتباط علوم، می توان گفت کمک یک علم به دیگر علوم، کمک در ساختار است. اگر ساختار مورد استفاده در یک علم، یک ساختار فکری باشد، منطق به عنوان علمی که ساختارهای لازم برای تعریف و استدلال را بیان می کند ورود می کند. همین نوع کمک در دانش نحو نیز وجود دارد. در نحو، ساختار و قالب زبان، ارائه می شود. جمله اسمیه و فعلیه یک ساختار زبانی است، در مقابل استدلال که یک ساختار فکری است.

برای نمونه، وقتی که برهانی^۱ در فقه بیان می شود برای اینکه این برهان، نتیجه صحیحی داشته باشد به دو چیز نیاز دارد: اولاً باید قضایایی داشته باشیم که به لحاظ قواعد منطق، بتوانند به عنوان مقدمه برهان فقهی استفاده شوند به این صورت که مثلاً قضایای یقینی و صادقی باشند؛ ثانیاً باید این مقدمات به صورت صحیحی در کنار هم قرار گیرند. در هر دو بخش یعنی هم در انتخاب ماده برهان و هم در صورت بندی این مواد، باید قواعد صوری و مادی منطق مراعات شوند. مقدمات این برهان ممکن است از علوم دیگر مثل فقه، رجال، لغت یا علوم دیگر گرفته شوند، در این صورت آن علوم به فقه در ارائه این برهان کمک می کنند. کمک دیگر را فقه از منطق می گیرد، به این صورت که ساختار این برهان هم باید به لحاظ منطقی ساختار صحیحی باشد. خود ساختار صحیح که شامل قواعد صورت و ماده است جزء مقدمات برهان نیست اما برای داشتن برهانی صحیح به آن‌ها نیاز داریم.

توجه داریم که بین خود مقدمه و ضابطه مقدمه فرق است. در منطق مادی یعنی آن بخشی از منطق که به ماده برهان مربوط می شود، خود ماده در اختیار ما قرار نمی گیرد، بلکه آنچه ما در اختیار داریم ضابطه ماده است. به عنوان مثال در بخش برهان منطق گفته می شود که محمول باید ذاتی موضوع باشد (حلی، ۱۳۷۱، ص ۲۰۷) یا مقدمات برهان باید یقینی باشند (همان، ص ۲۰۰-۱۹۹). این‌ها ضوابط ماده برهان‌اند. اصل این ماده را ممکن است از علوم دیگر بگیریم اما ضابطه آن ماده را دانش منطق تعیین می کند.

به عنوان مثال، اگر در یک قیاس فقهی گفتیم:

وجوبُ هذا الامرِ ظاهرٌ،
كلُّ ظاهرٍ حجةٌ،
وجوبُ هذا الامرِ حجةٌ؛

در این صورت کبرای قیاس فقهی از علم اصول فقه گرفته شده است. در علم اصول فقه اثبات می‌شود که هر ظاهری حجت است. صغرای قیاس هم محصول یک برداشت زبان‌شناسانه از متن آیه یا روایت است. اما ساختار این قیاس یک ساختار صحیح منطقی است. پس در این قیاس هم به دو مقدمه نیاز داریم و هم به یک ساختار. این ساختار بیان می‌کند که مثلاً هر کدام از حد اصغر، اکبر و وسط در کجا باید قرار داشته باشند (صورت قیاس) و همچنین بیان می‌کند که کبری و صغری هر دو باید یقینی باشند. این ضابطه که صغری و کبری باید یقینی باشند تا نتیجه یقینی باشد مربوط به ساختار قیاس است نه مقدمات آن. یقینی بودن مقدمه، خود مقدمه نیست بلکه ملاک و ضابطهٔ عام در مقدمهٔ هر قیاس برهانی است.

پس به‌طور کلی می‌توان گفت که یک علم حداقل به دو صورت در علوم به کار می‌رود: یک: استفاده از قضایای یک علم به‌عنوان مقدمهٔ برهان بر قضایای دیگر یا استفاده از تصورات یک علم در تعاریفی که در علم دیگر بیان می‌شود. دو: بیان ساختار مورد استفاده در علم دیگر و ضوابط آن ساختار. عموماً منطق برای سنجش ساختار تعریف و استدلال‌های ارائه‌شده در علوم دیگر، به کار می‌رود.

روش فهم ملاک آلی بودن یا اصالی بودن یک علم

می‌دانیم که آلی و اصالی دو اصطلاح‌اند. «اصطلاح» از باب افتعال و از ماده صلح است، به معنای توافق عده‌ای بر موضوعی (حیدری، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۴۲۷). وقتی می‌توان گفت که یک لفظ در اصطلاح، این معنا را می‌دهد که گروهی توافق کرده باشند که این لفظ در این علم، این معنا را داشته باشد یا اگر این وضع از سوی یک نفر صورت گرفته، دیگران این نام‌گذاری او را به رسمیت بشناسند. البته گاهی اصطلاحات به تدریج و با وضع تعینی به وجود می‌آیند اما با این حال این اصطلاح باید مورد توافق عالمان آن علم باشد.

«آلی» و «اصالی» دو اصطلاح برای طبقه‌بندی علوم در دانش «علم‌شناسی»‌اند. برای شناخت معنای آلی و اصالی باید بدانیم که دانشمندان علم‌شناسی که این اصطلاح را به‌عنوان ویژگی‌های علوم مختلف به‌کار برده‌اند چه چیزی را از آن‌ها اراده کرده‌اند. ممکن است تعریف واضحی از

یک اصطلاح ارائه نشده باشد و لذا مورد سوء برداشت واقع شده باشد. در این صورت ما می‌دانیم که افرادی که این اصطلاح را وضع کرده و بر آن توافق دارند واقعیتی را مشاهده کرده‌اند و برای بیان آن واقعیت، این اصطلاح و توافق را صورت داده‌اند. ما در اینجا به دنبال این هستیم که بدانیم آن واقعیتی که این عقلا دیده‌اند چیست؟ لذا روش بررسی این موضوع، مطالعه فهم دانشمندان از این دو اصطلاح است. در این صورت باید به دنبال نشانه‌هایی باشیم که مراد آن‌ها از این نام‌گذاری را برای ما روشن کند. همین روش در بررسی لغاتی که در علوم مختلف مانند فقه وجود دارد به کار می‌رود.^۲ پس روشی که در اینجا باید به کار گیریم این است که کسانی که این اصطلاح را به کار برده‌اند چه معنایی از آن می‌فهمیدند. برای این کار لازم است به دنبال قرائنی از کلام ایشان باشیم تا معنای مراد آن‌ها کشف شود.

ملاک آلی بودن دانش منطقی

همان‌گونه که بیان شد در این مقاله برای روشن شدن معنای آلی و اصالی، علم منطقی را به عنوان یک علم آلی مورد مطالعه قرار داده و ملاک آلی بودن آن را کاوش می‌کنیم. برای پاسخ به این پرسش که «ملاک آلی بودن دانش منطقی چیست؟» باید به چند نکته توجه کرد:

نکته ۱: علم منطقی مانند سایر علوم، یک علم است؛ یعنی اولاً قضایای آن مانند قضایای سایر علوم است که خبر از واقع می‌دهند و متصف به صدق و کذب می‌شوند؛ ثانیاً کل این علم هم دارای ضوابط خاص یک علم است یعنی قضایای آن حول یک محور خاص و به صورت نظام‌وار قرار گرفته‌اند.

همان‌گونه که در علم نفس‌شناسی درباره ماهیت نفس، بحث می‌شود در منطقی هم از استدلال و تعریف بحث می‌شود. در علم نفس‌شناسی، واقعیتی‌شناسایی می‌شود و قضایایی که دارای یک نظام علمی هستند علم ما به آن واقعیت را تشکیل می‌دهند. در منطقی نیز ما واقعیتی به نام استدلال و تعریف را شناسایی می‌کنیم. قوانین منطقی نیز ناظر به واقع خودشان هستند. پس از حیث علم‌بودن و نشان دادن واقع، منطقی با سایر علوم هیچ فرقی ندارد.^۳

نکته ۲: از هر علمی ممکن است در علم دیگر استفاده شود. علوم مختلف باهم رابطه کمک و تعاون دارند. چه بسا ممکن است کسی ادعا کند که هیچ علمی نیست که در علم دیگر از آن استفاده نشود. حتی ممکن است این کمک از علوم دیگر به طور دوری باشد؛ یعنی هم از بعضی قوانین علم اول در علم دوم استفاده شود و هم از بعضی قوانین علم دوم در علم اول. البته توجه

داریم که در اینجا دور معروف که محال است وجود ندارد بلکه برخی از قوانین علم نخست برای تحصیل برخی از قوانین علم دوم و بعضی دیگری از قوانین علم دوم برای تحصیل بعضی دیگری از قوانین علم اول استفاده می‌شوند. با این حال، مطلقاً استفاده از یک علم در علم دیگر باعث نمی‌شود که آن علم دوم، اصالی و علم اول، آلی باشد؛ زیرا طبق اصطلاح، فلسفه، یک علم اصالی و علم اصول فقه یک علم آلی است و استفاده از قوانین فلسفه در اصول فقه، منجر به آلی شدن فلسفه و اصالی شدن علم اصول فقه نمی‌شود. با توجه به این نکته نمی‌توانیم بگوییم که آلی و اصالی بودن از حیث استفاده از یک علم در علوم دیگر اموری نسبی‌اند؛ یعنی اگر علمی در علم دیگر استفاده شود علم اول، آلی بوده و علم دیگر اصالی خواهد بود.

نکته ۳: گروهی از افراد ممکن است عمری را در یک علم آلی سپری کنند نه از این جهت که از قوانین آن در علوم دیگر استفاده کنند. ممکن است شخصی منطق را برای مطالعه خود منطق بخواند چون به آن علاقه دارد یا اینکه می‌خواهد متون منطقی را ترجمه یا نوشته‌های خطی منطقی را تصحیح کند. این غرض از مطالعه منطق یک غرض عقلانی است. به تعبیر دیگر با وجود اینکه غرض این شخص از مطالعه منطق، استفاده از قوانین آن در علوم دیگر نیست، اما عقلاً نمی‌گویند که چون این مطالعه برای استفاده از قوانین منطق در سایر علوم نیست لذا کار این شخص یک کار بیهوده است. پس ممکن است غرض افراد از مطالعه منطق استفاده از قوانین آن در علوم دیگر نباشد، با این حال این غرض، یک غرض عقلایی باشد. در این صورت نیز وقتی از کسی می‌پرسیم که منطق یک علم آلی است یا اصالی، او برای پاسخ به این پرسش منتظر این نیست که بداند اشخاص مختلف چه غرضی از مطالعه این علم دارند و نسبت به هر فرد و غرض او از مطالعه، پاسخ دهد. اصولاً اگر آلی و اصالی بودن یک علم به غرض اشخاص مربوط باشد وقتی به خود علم نگاه می‌کنیم یا وقتی در مرحله‌ای هستیم که هنوز یک علم مطالعه نشده است (مرحله تولید علم) نمی‌توانیم بگوییم که این علم، آلی است یا اصالی؛ درحالی که می‌بینیم که آلی و اصالی بودن ربطی به افراد و غرض آن‌ها ندارد.

گاهی شنیده می‌شود که آلی و اصالی به معنای دیگری به کار می‌روند. در این معنا، آلی و اصالی بودن به غرض اشخاص بازمی‌گردند. همه امور با توجه به اغراض اشخاص، به این دو صفت، متصف می‌شوند و اختصاص به غرض اشخاص از علم آموزی ندارند. همه افعال انسان آلی‌اند چون غرضی دارند. خود فعل، غایت ما نیست بلکه غایت فعل، چیزی است که با انجام فعل به آن می‌رسیم. ممکن است تحصیل آن غایت هم برای تحصیل غایت دیگری باشد. به عنوان

نمونه تنها امر اصالی برای یک انسان موحد رسیدن به مقام بندگی و قرب الهی است و همه امور برای او آلی‌اند. در این صورت آموختن همه علوم برای این شخص، آلی است نه اصالی حتی علمی مانند فقه و فلسفه. او هر علمی را برای رسیدن به مقام قرب الهی می‌خواند و هیچ علمی برای او غرض نهایی نیست و از این جهت برای او همه علوم، آلی به‌شمار می‌روند. توجه داریم که آنچه در این مقاله پی می‌گیریم، آلی و اصالی به این معنا نیست.

تکته ۴: بیان شد که در هر علم، سه مرحله تولید، مطالعه و استفاده وجود دارد. در نکات قبلی بیان شد که آلی و اصالی بودن به غرض شخصی افرادی که آن علم را مطالعه می‌کنند مربوط نیست. همچنین صرف استفاده از قوانین یک علم در علم دیگر باعث نمی‌شود که یک علم نسبت به علم دیگر، آلی یا اصالی باشد. ممکن است کسی بگوید غرض تولیدکننده علم است که مشخص می‌کند که یک علم، آلی است یا اصالی. اگر تولیدکننده علم، این علم را برای استفاده در سایر علوم تولید کرده باشد آن علم، آلی و اگر خود آن علم، مورد نظر او باشد؛ آن علم، اصالی است. این مطلب هم نمی‌تواند صحیح باشد؛ زیرا ما برای اینکه بدانیم یک علم، آلی است یا اصالی، نیاز نداریم که غرض شخصی تولیدکننده اولیه علم را بدانیم. در بسیاری موارد ما حتی تولیدکننده اولیه را نمی‌شناسیم و در صورت شناختن او معمولاً به نیت و اغراض شخصی او آگاه نیستیم. با این حال ما برای تشخیص آلی و اصالی بودن یک علم به این آگاهی‌ها نیاز نداریم.

تکته ۵: یکی از پرسش‌هایی که در فلسفه و علم اصول فقه بدان پرداخته می‌شود این است که فعل اختیاری انسان دارای چه مبدئی است؛ یعنی پیش از اینکه یک فعل اختیاری از انسان صادر شود چه مرحله‌ای باید طی شود تا این فعل انجام شود؟ بحث مفصل درباره این موضوع به آن علوم واگذار می‌شود.^۴ آنچه در اینجا بدان نیاز داریم این است که هر فعل اختیاری لاجرم متوقف بر تصور آن فعل و سپس تصدیق به فایده آن فعل است. اگر فعلی اختیاری از انسان صادر می‌شود، او پیش از انجام آن، مفید بودنش را تصدیق کرده است. غرض انسان از انجام این فعل اختیاری، رسیدن به این فایده است. پس هر فعل اختیاری انسان دارای فایده و اثری است و تا نافع بودن این فایده و اثر را تصدیق نکنیم آن عمل را انجام نمی‌دهیم (طباطبایی، ۱۳۸۶، بخش ۸، ف ۱۱، ج ۳ ص ۷۰۵).

غرض ما از انجام فعل، رسیدن به فایده است. بین فایده و غرض، تفاوت وجود دارد (صدرالمتألهین، ۱۳۶۸، ج ۶، ص ۳۶۶). فایده، اثر نهایی فعل است اما غرض ما که همان قصد ماست، به آن فایده، تعلق می‌گیرد. فایده، مربوط به فعل است، اما غرض، به فاعل مربوط است.

هر فعلی صرف نظر از فاعلش دارای فوایدی است؛ اما غرض، عبارت است از قصد فاعل از انجام فعل که همانا رسیدن به آن فایده‌ای است که نفع آن را پیش از انجام عمل، تصدیق کرده است. ممکن است یک فعل دارای فواید زیادی باشد و چه بسا بسیاری از فواید یک فعل برای فاعل، مجهول باشد. فاعل، برخی فواید یک فعل را می‌شناسد و غرض از انجام فعل هم رسیدن به همان فایده است؛ با این حال وقتی فعل، تحقق پیدا کرد همه آن فواید به وجود می‌آیند. به عنوان مثال فرض کنیم شخصی قصد داشته باشد که چاهی حفر کند تا به آب برسد اما در اثناء کردن، به گنجی برمی‌خورد و در این هنگام، آب نیز از زمین می‌جوشد. در این مثال، فایده حفر زمین عبارت است از رسیدن به آب و رسیدن به گنج؛ اما غرض حفر کننده چاه، فقط رسیدن به آب بوده است؛ زیرا نمی‌دانست که در حفر چاه، این فایده هم وجود دارد. از این مثال به خوبی فرق غرض و فایده مشخص می‌شود.

وقتی شخصی فعلی را انجام می‌دهد فایده یا فواید آن را در نظر می‌گیرد و مفید بودن آن فعل را تصدیق می‌کند و سپس برای رسیدن به آن فایده، فعل را انجام می‌دهد. این مسیر، هم در تولید و هم در مطالعه یک علم وجود دارد؛ یعنی انسان برای اینکه یک علم را تولید کند یا آن را مطالعه کند باید ابتدا فایده این تولید یا مطالعه را تصور کند و سپس به مفید بودن آن اذعان کند. هر شخصی از مطالعه هر علمی غرضی خاص دارد. ممکن است شخصی منطقی را برای اموری غیر از استفاده از آن در علوم دیگر مطالعه کند. همین‌طور ممکن است تولیدکننده منطقی، این علم را برای اغراضی غیر از استفاده در سایر علوم تولید کند. با این حال منطقی یک علم آلی است. همان‌گونه که بیان شد این دو نمی‌توانند ملاک‌های مناسبی برای تقسیم علوم به آلی و اصالی باشند.

اگر غرض مطالعه و غرض تولید را کنار بگذاریم، همه علوم عبارت خواهند بود از مجموعه‌ای از قضایا با این توصیف که از هر علمی ممکن است در علم دیگر استفاده شود. به این ترتیب نمی‌توان با این ملاک‌ها علوم را به آلی و اصالی تقسیم کرد. به تعبیر دیگر اگر عنصر غرض انسان از مطالعه یا غرض انسان از تولید علم، مورد توجه نباشد و فقط به خود علوم نگاه کنیم، منطقی، مانند هر علم دیگری، یک علم است. همچنان که از منطقی در سایر علوم استفاده می‌شود ممکن است از هر علمی در علوم دیگر نیز استفاده شود. به این ترتیب نمی‌توانیم یک علم را آلی و دیگری را اصالی بدانیم. همان‌طور که نمی‌توانیم یک علم را نافع و علم دیگر را غیر نافع بدانیم. نفع یک علم، زمانی معنا پیدا می‌کند که بدانیم وقتی این علم، مطالعه یا تدوین شد، انسان‌ها چه

بهره‌ای از آن می‌برند. به تعبیر دیگر نفع یک علم در مقایسه هر علم با فرد مطالعه‌کننده معنا پیدا می‌کند. پس اغراض شخصیِ مُدَوَّن و مطالعه‌کننده علم، ملاک صحیحی برای تقسیم علم به آلی و اصالی نیست.

وقتی فواید و نه اغراض مطالعه یا تولید یک علم را بررسی می‌کنیم می‌بینیم که یکی از آن‌ها با دیگر فواید، متفاوت است. آن فایده که فایده اصلی یک علم به حساب می‌آید فایده‌ای است که عقلاً به دلیل وجود آن فایده می‌پذیرند که چنین علمی باید وجود داشته باشد. به عبارت دیگر وقتی عقلاً با یک علم مواجه می‌شوند - صرف نظر از اینکه تولیدکننده اولیه این علم چه غرضی از این تولید داشته است - می‌فهمند که چرا در مجموعه علوم بشری باید این علم وجود داشته باشد. عقلاً تشخیص می‌دهند که بودن و تولید این علم به دلیل این فایده خاصی که بر آن مترتب است، امری ضروری است. این تشخیص عقلاً با مطالعه خود علم حاصل می‌شود نه با تشخیص غرض خوانندگان یا تدوین‌کنندگان علم. وقتی یک علم را مطالعه می‌کنیم می‌فهمیم که این علم می‌تواند فلان مشکل را حل کند و به همین دلیل وقتی علمی تولید می‌شود هرچند غرض اولیه مدوَّن آن علم، عقلایی نباشد اما اگر این علم بتواند یک غرض عقلایی را تأمین کند، عقلاً آن علم را مطالعه کرده و گسترش می‌دهند. پس این فهم عقلاً کاملاً ناظر به خود مسائل علم است نه اغراض افراد از مطالعه یا تدوین آن.^۵

اگر علوم آلی را بدون توجه به علوم دیگر مطالعه کنیم، چنین غرض عقلانی‌ای در آن‌ها نمی‌یابیم مگر اینکه آن‌ها را با علم دیگری بسنجیم. همین اجبار بر سنجش آن‌ها با علم دیگر است که آن علم را آلی می‌کند؛ یعنی فایده اصلی از بودن این علم با سنجش این علم با علوم دیگر مشخص می‌شود. به عبارت دیگر علم آلی علمی است که فایده اصلی آن ایجاد یک معلوم جدید است؛ یعنی وقتی به این علم نگاه می‌کنیم می‌بینیم که فایده اصلی این دانش، کمک به معلوم کردن یک سری مجهولات دیگر است و اگر نخواهیم آن مجهولات دیگر را معلوم کنیم، این علم، فایده مهمی را در بر نخواهد داشت. به عنوان مثال اگر نخواهیم هیچ‌گاه استدلال کنیم دانش منطقی دیگر دارای غرض عقلانی نخواهد بود. اگر در محیطی هیچ‌کس نخواهد استدلال یا تعریف ارائه دهد اگر کسی همین علم منطقی موجود را تولید کند باز هم علم منطقی یک علم خواهد بود اما عقلاً به تولید چنین علمی، تن نمی‌دهند و مطالعه آن را کاری عبث می‌شمارند. بودن و تولید منطقی، زمانی دارای غرض عقلایی است که کسانی بخواهند استدلال و تعریف ارائه دهند. بنابراین در علم آلی اگر این غرض نباشد فواید دیگر نیز عاقلانه نخواهند بود. مثلاً غرض

از مطالعه منطقی برای خود منطقی زمانی عاقلانه است که منطقی دارای چنین فایده عاقلانه‌ای باشد. به تعبیر دیگر سایر فایده‌های منطقی، فرع این فایده اصلی است.

استفاده از یک علم در علم دیگر موجب نمی‌شود که یک علم، علم آلی گردد. غرض تولیدکننده و مطالعه‌کننده علم هم در این رابطه مهم نیست. همه این موارد به این بازمی‌گردد که آیا بودن این علم در مجموعه معارف بشری فایده علمی دارد، به این معنا که فایده اصلی آن، کمک به معلوم کردن مجهولاتی در سایر علوم است یا اینکه فایده دیگری دارد. به تعبیر دیگر ملاک اصلی علم آلی این است که فایده اصلی عقلانی از این دانش، معلوم کردن مجهولاتی در علوم دیگر باشد. پس منطقی یک علم آلی است چون وقتی با آن مواجه می‌شویم می‌بینیم که فایده اصلی این دانش ارائه روش درست استدلال و تعریف است. وقتی در علوم دیگر به دنبال ایجاد تصور و تصدیق جدیدی به واسطه تصورات و تصدیقات قبلی هستیم باید از این روش استفاده کنیم. همچنین علم اصول فقه یک علم آلی است زیرا وقتی به خود این دانش نگاه می‌کنیم می‌بینیم که فایده اصلی آن، معلوم کردن قضایای فقهی است؛ یعنی ایجاد یک قضیه فقهی وابسته به دانستن این علم است. فلسفه یک علم اصالی است؛ هرچند در اصول فقه از آن استفاده شود. دلیل اصالی بودن فلسفه این است که وقتی علم اصول فقه هم نبود، بودن این علم دارای فایده عقلانی بود. استفاده از قوانین فلسفی در سایر علوم از فواید درجه دوم این علم است. وقتی به ساختار دانش فلسفه و مسائل آن نگاه می‌کنیم نمی‌گوییم فایده این دانش، معلوم کردن مجهولاتی در اصول فقه یا دیگر علوم است. با تقابلی که بین علوم آلی و اصالی وجود دارد معلوم می‌شود که علوم اصالی علمی هستند که فایده اصلی آنها معلوم کردن مجهولات سایر علوم نیست.

نتیجه

در هر علم سه ساحت، تدوین، مطالعه و استفاده وجود دارد. هر علم و بلکه هر مسئله علمی، ابتدا تدوین می‌شود و سپس مطالعه شده و در مرحله بعد استفاده می‌شود. همه علوم به نوعی وامدار یکدیگرند و از قواعد هر علم در علم دیگر استفاده می‌شود با این حال، استفاده از یک علم در علم دیگر ملاک آلی بودن یک علم نیست. اغراض مطالعه کنندگان یک علم هم نمی‌تواند ملاک صحیحی برای آلی بودن یک علم باشد زیرا به وضوح می‌بینیم که اغراض افراد از مطالعه یک علم متفاوت است اما دانشمندان برای آلی یا اصالی دانستن یک علم به کاوش اغراض

مطالعه کنندگان نمی پردازند. در بسیاری از موارد شخص تدوین کننده علم را نمی شناسیم و در صورت شناخت، عموماً به غرض او از تدوین علم، دسترسی نداریم با این حال، برای آلی یا اصالی خواندن یک علم، به کاوش تاریخی در غرض تدوین کننده آن علم هم دست نمی زنیم. بین غرض و فایده تفاوت وجود دارد. غرض به قصد و نیت فاعل از فعل بازمی گردد در صورتی که فایده عبارت است از محصول فعل حتی اگر فاعل، آن را تصور و تصدیق نکرده باشد. وقتی عقلا و دانشمندان، یک علم را مطالعه می کنند فارغ از اغراض مطالعه کننده و مدون علم، فایده‌ای را برای یک علم می بینند که به دلیل وجود آن فایده، قبول می کنند که این علم، باید در مجموعه دانش‌های بشری وجود داشته باشد. اگر فایده اصلی یک علم این باشد که مجهولاتی را در علوم دیگر به وسیله آن، تبدیل به معلوم کنیم این علم، علم آلی خواهد بود صرف نظر از اینکه مدون یا مطالعه کننده آن علم، این فایده را در نظر داشته باشد یا خیر. به تعبیر دیگر چون مجهولاتی وجود دارند که به وسیله قواعد این علم تبدیل به معلوم می شوند، لذا عقلا وجود این علم را ضروری می دانند. در مقابل علم اصالی علمی است که چنین ویژگی‌ای ندارد.

یادداشت‌ها

۱. در اینکه در علوم اعتباری مانند فقه، برهان راه دارد یا خیر، اختلاف وجود دارد که نتیجه این اختلاف در مقاله حاضر تأثیری ندارد. برای مطالعه رک: (لاریجانی، ۱۳۸۴).
۲. برای نمونه رک: شیخ مرتضی انصاری، کتاب المکاسب (قم - ایران: المؤتمر العالمی بمناسبة الذکری المئویة الثانية لمیلاد الشیخ الأعظم الأنصاری، الأمانة العامة، ۱۴۱۵)، ج ۳، ص ۱۹-۷.
۳. این اشکال مطرح شده است که اگر منطق ابزار همه علوم است پس خودش علم به حساب نمی آید. (حلی، ۱۳۷۱، ص ۷)؛ محقق طوسی (رحمه الله) علم بودن منطق را از واضحات دانسته است و بحث درباره آن را شایسته محصلان نمی داند. (طوسی، بی تا، ج ۱، ص ۹). البته تذکر این نکته در اینجا جهتی دارد که در ادامه، معلوم خواهد شد.
۴. به عنوان نمونه رک: ابن سینا، ۱۳۷۶، بخش ۶، ف ۵، ص ۲۸۹؛ صدرالمتهین، ۱۳۶۸، ج ۶، ص ۳۵۴؛ طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۴۶۶-۴۶۰؛ حلی، ۱۴۱۳، ص ۱۲۳؛ طباطبایی، ۱۳۸۳، ج ۶، ۶۲۲:۶.

۵. گفته می‌شود که ریاضی‌دانی که ضرب ماتریس‌ها را پیشنهاد داد معتقد بود کار بیهوده‌ای انجام داده است، اما امروزه ضرب ماتریس‌ها در بسیاری از دانش‌ها از جمله ریاضیات مهندسی و فیزیک نظری و غیره کاربرد فراوانی دارد. البته منبع این مطلب را پیدا نکردم.

منابع

ابن‌سینا، حسین بن عبدالله، *الإلهیات من کتاب الشفاء*، حسن حسن‌زاده آملی، مصحح، قم - ایران، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶.

_____، *الشفاء* (ابراهیم بیومی مدکور، سعید زاید، احمد فؤاد اهوانی، طه حسین پاشا، و ابوالعلاء عفیفی، محققین)، قم، کتابخانه عمومی ایت‌الله مرعشی نجفی (ره)، ۱۴۰۵ق.

انتظام، سید محمد، *پیش‌فرض‌های فلسفی در علم اصول*، قم، بوستان کتاب قم، ۱۳۸۴.
انصاری، شیخ مرتضی، *کتاب المکاسب* (مجمع الفکر الاسلامی، کمیته تحقیق تراث شیخ اعظم، محقق، قم - ایران، المؤتمر العالمی بمناسبة الذکری المئوية الثانية لمیلاد الشيخ الأعظم الأنصاری، الأمانة العامة، ۱۴۱۵ق.

ایزدی تبار، محمد، "ابزارى بودن منطق"، *معارف عقلی*، (۱)، ص ۳۸-۹، ۱۳۸۵.
جرجانی، علی بن محمد، *التعريفات*، (محمد باسل عیون سود، محقق)، بیروت - لبنان، دارالکتب العلمیه، منشورات محمدعلی بیضون، ۱۴۲۱ق.

حلی، حسن بن یوسف، *الاسرار الخفية فى العلوم العقلية*، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹.

_____، *الجوهر النضيد*. قم، بیدار، ۱۳۷۱.

_____، *كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد* (حسن حسن‌زاده آملی، مصحح)، قم، جماعة المدرسين فى الحوزة العلمیه بقم، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۳ق.

حیدری، محمد، *معجم الأفعال المتداولة و مواطن استعمالها*، قم، مرکز العالمی للدراسات الإسلامیه، ۱۳۸۱.

رازى، فخرالدين محمد، *شرح عيون الحكمة*، (احمدعلی سقا و محمد حجازی، محققین)، تهران، مؤسسه الصادق علیه‌السلام، ۱۳۷۳.

صدرالمتألهين، محمد بن ابراهيم، *الحكمة المتعالية فى الأسفار العقلية الأربعة*، (هادی بن مهدی سبزواری، علی بن جمشید نوری، محمدحسین طباطبایی، علی بن عبدالله زنوزی، محمد بن

- معصوم علی مدرس زنجانی، اسماعیل بن محمد سمیع واحدالعین اصفهانی، و محمدرضا مظفر، محققین)، قم، مکتبه المصطفوی، ۱۳۶۸.
- طباطبایی، سید محمدحسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم، (مرتضی مطهری، محقق)، ج ۶، تهران- ایران، صدرا، ۱۳۸۳.
- _____، *نهایة الحکمة*، (غلامرضا فیاضی، محقق)، ج ۱-۴، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، مرکز انتشارات، ۱۳۸۶.
- طوسی، خواجه نصیرالدین، شرح الاشارات و التنبیها (مع المحاکمات)، قم، دفتر نشر کتاب، بی تا.
- قطب‌الدین شیرازی، محمود بن مسعود، شرح حکمة الاشراف (قطب‌الدین شیرازی)، (مهدی محقق و عبدالله نورانی، محققین)، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳.
- لاریجانی، محمد صادق، استدلال در اعتباریات. پژوهش‌های فلسفی کلامی، ۲۴(۶)، ص ۳۰-۴، ۱۳۸۴.
- لوکری، فضل بن محمد، بیان الحق بضمن الصدق (العلم الالهی)، (ابراهیم دیباجی، محقق)، تهران - ایران، مؤسسه بین‌المللی اندیشه و تمدن اسلامی مالزی (ایستاک)، ۱۳۷۳.
- مصباح یزدی، محمدتقی، رابطه علم و دین، (علی مصباح، محقق)، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۹۳.
- مظفر، محمدرضا، المنطق، (رحمت‌الله رحمتی، محقق)، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۷۴.
- مهران، محمد، "هویت منطق (منطق: دانش یا ابزار؟ صورت یا ماده؟)" ، (غلامرضا ذکیانی، مترجم)، اطلاعات حکمت و معرفت، (۴۲)، ۸-۱۰، ۱۳۸۸.
- نائینی، محمدحسین، فوائد الاصول، (محمدعلی کاظمی خراسانی، آغا ضیاء عراقی، محقق)، ج ۴-۱، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶.